

جمهوریخواهان و معضل مذهب

کیلا دانش

در حالیکه تولید سلاحهای هسته ای و انتخابات آتی، در سرنوچه مباحثات سیاسی ایران قرار گرفته و هر دو نیز بنحو روشنی به بحث بر سر سرنوشت حکومت اسلامی دامن زده است، طیف ناهمگون جمهوریخواهان با شتابی فزاینده مشغول سرو سامان دادن سیاسی و تشکیلاتی بخود هستند. تلاش جمهوریخواهان برای ایضای نقش در تحولات آتی بی شباهت به یک کمپین انتخاباتی نیست. در جوامع مدرن نیروهایی که برای کمپین انتخاباتی آماده میشوند، مستقل از راست و چپ بودنشان برنامه شان را با اطلاع مردم میرسانند. بسیاری از این چهره ها و نیروها نه تازه کار سیاسی اند و نه کم سواد. بعید است ندانند که برای اداره جامعه باید پلاتفرمهای سیاسی و اقتصادی را تماما اعلام کرد. و گرنه چرا باید انتظار حمایت از مردمی داشت که بخش زیادی شان هنوز حقوق سال گذشته شان را نگرفته اند، بخشی آتیه شغلی روشنی برای خود نمی بینند، و بخشی با کمتر از سه کار امورشان نمیگذرد. در این زمینه از جمهوریخواهان هیچ صدای قابل تعمقی شنیده نمیشود. و همین بتنهایی کافی است که جدی بودن یک جریان آلترناتیو را زیر سوال ببرد. اما فرض کنیم که قرار است در چنین انتخابات فرضی ای این نقص بزرگ را در ارزیابی این طیف وارد نکنیم و ببینیم که باقی امتیازاتشان چیست.

فصل مشترک این طیف در سطح سیاسی، ظاهرا اینست که خواهان استقرار دموکراسی هستند و از نظر شکل پیشبرد امرشان نیز همگی متفق القولند که تغییر رژیم باید از طریق اصلاحات در ساختارهای قدرت و اجتناب از تلاطمات اجتماعی صورت گیرد. این دو فاکتور که مبنای اصلی تفاهم و نزدیک شدن این نیروهاست از مهمترین شاخصهای سیاسی این طیف است. اما فاکتور سومی هم وجود دارد که بنحوی سربسته گویای یک تناقض بنیادی در موقعیت این بخش از اپوزیسیون جمهوری اسلامی است و موجودیت آنرا تهدید میکند. این فاکتور سوم نقش دین در حکومت است.

با توجه به سابقه یک حکومت مذهبی در ایران که به بهترین شکل نقش مذهب در دولت را نشان داده است، هر جریان سیاسی جدی ای که مدعی بدست گرفتن قدرت و یا شرکت در آن باشد، باید تکلیف خود را با این مساله بصراحت روشن کند. واضح است که این تنها شاخص برای تشخیص و محک زدن جایگاه طبقاتی و سیاسی یک دولت نیست اما با توجه به شرایط خاص ایران، قطعا یکی از مهمترین هاست. تا زمانیکه دولت آلترناتیو نتوانسته صراحتا جدایی مذهب از دولت را بپذیرد باید دانست که این حکومت در همان بطن شکل گیری خود، بناچار نطفه های یک اعتراض عمومی را می پروراند.

منتها الیه راست و چپ طیف جمهوریخواهان، آنها هستند که باشکال مختلف و یا بقول خودشان از راست و چپ بر یک جمهوری لائیک پافشاری میکنند. بحث در مورد چگونگی رابطه این طیف با مذهب آنچنان سوالات جدی ای را پدید آورده که فعلا لزومی ندارد در مورد چند و چون حکومت لائیک مورد نظرشان بحثی کنیم. این طیف بعد از بن بست جبهه دوم خرداد و بمحض شروع تلاشهایی برای شکل دادن بیک آلترناتیو جمهوریخواه، بسرعت با این تناقض مواجه شد که نقش دین در حکومت آتی چیست و مبنای حقوق دموکراتیک در چنین حکومتی کدامند؟ واقعیت اینست که طیف جمهوریخواهان از وابستگان سلطنت تا سرخورده های حاشیه دوم خرداد و جمهوریخواهان لیبرال و بخشی از «چپ» را در خود جای داده است. از میان همه اینها بخصوص این دو دسته آخر (جمهوریخواهان طرفدار حکومت لائیک) بنحو چشمگیری زیر فشار این تناقض هستند. واقع بین ها در طیف جمهوریخواهان مصرند که نمیشود نقش دین در سیاست و خصوصا در اپوزیسیونی که خواهان تغییر رژیم از طریق پیشبرد جنبش اصلاحات

است، را نادیده گرفت (نگاه کنید برای مثال به مقاله: «جمهوری خواهی و دمکراسی دینی» نوشته فرخ نگهدار در نشریه الکترونیکی «ایران امروز»، سپتامبر ۲۰۰۳، www.iran_emrooz.de/). پروسه خلع ید کامل از مذهب پروسه ای طولانی است و شاید چند نسل طول بکشد. صرفنظر از پراگماتیسم نهفته در موضع این بخش از جمهوریخواهان، واقعیت اینست که بنظر میرسد اینها تاریخ سنتهای سیاسی در ایران را بهتر میشناسند و خصوصا مسائل زمان را بهتر درک میکنند. روشن است که بحث در مورد نقش مذهب در سیاست و در دولت دو بحث مجزاست. بحث غالب در میان محافل ملی مذهبی و حتی جمهوریخواهانی که کنار آمدن با این نیروها را شرط پیشروی شان میدانند، جدایی مذهب از سیاست است و نه از دولت. محور توافق اینان ضدیت با ولایت فقیه است و نه دولت مذهبی.

در تحولات سده اخیر در ایران، اسلام یکی از گرایشهای سیاسی دخیل در سیاست ایران بوده است. بعبارت دیگر اسلام نه تنها یک مذهب که بشکل برجسته ای میتواند بر فرهنگ جامعه تاثیر داشته باشد بلکه بستر شکل گیری جریانهای سیاسی بوده است. گرچه در دوره مشروطه، و بر متن شکل گیری طبقات در جامعه ایران، بخشهایی از بورژوازی ایران فاصله آشکاری از دم و دستگاه مذهب گرفتند اما در یک پرسپکتیو تاریخی هیچگاه بورژوازی ایران موفق نشد خود را از سایه روحانیت کنار بکشد. باین معنی بورژوازی ایران عاجز از خلع ید از روحانیت در ساختارهای قدرت در جامعه شد و اسلام یکی از بسترهای شکل گیری جریانهای سیاسی در درون طبقه حاکم ایران باقی ماند. نقطه اوج این حرکت، شکل گیری حکومت اسلامی در سال ۱۳۵۷ است. روی کار آمدن یک حکومت مذهبی از سر تمایل مردم به چنین حکومتی نبود، از سر وجود حی و حاضر یک آلترناتیو سیاسی بود که میتوانست به نیازهای آن دوره بورژوازی ایران پاسخ دهد. پیش از دو دهه حکومت اسلامی گرچه مشتاقان خلاصی از چنین حکومتی را بشدت افزایش داده است، اما از نقش این گرایش بعنوان یک جریان هنوز حاضر در عرصه سیاست ایران، ذره ای کم نکرده است. حتی چهره های اصلی جنبش اصلاح طلبی خود متعلق به سنت اسلامی هستند. بعبارت دیگر ابتکار عمل اصلاح طلبی و دمکراسی خواهی فعلی (مستقل از معنا و مفهوم آن) بدست همین جریان بود و نه جمهوریخواهان لائیک. در میان مباحثی که در چارچوب گفتمان سنت و مدرنیته در چند ساله اخیر فضای روشنفکری لیبرال ایران را گرفته است، از جمله در مورد نقش دین و لزوم تغییرات در آن یا بزبان روشنفکران دینی، قرائتی جدید از اسلام بوده است. بسیاری از چهره های سرشناس اصلاح طلب در مورد سکولاریسم و رابطه آن با مباحث جاری صراحتا گفته اند که نتیجه اصلاحات قرار نیست سکولاریسم باشد. در چارچوب این گفتمان، برای خلاصی از سنت (که مذهب جزئی از آنست) باید به مدرنیسمی رسید که باز هم مذهب جزئی از آنست! جزئی از آن نه بمعنای امر خصوصی افراد بلکه بعنوان شکل دهنده افکار عمومی و منشا ارزشگذاری در جامعه. بنابراین بر خلاف تصور بخشی از روشنفکران لیبرال و یا اپوزیسیون لائیک که با درکی الگو بردارانه از تاریخ تصور میکنند که نتیجه اصلاحات و دمکراسی، حاشیه ای شدن بلادرنگ مذهب است، هیچ تضمینی نیست که سرنوشت مقرر دمکراسی خواهی و جنبش اصلاحات فعلی سکولاریسم باشد.

اسلام یک جریان سیاسی است نه فقط در ایران، بلکه در کل منطقه خاورمیانه. نه فقط در جامعه پیشامدرن که برجسته بودن قدرت اسلام از زاویه نقش آن بعنوان یک مذهب بیشتر چشمگیر است بلکه در تاریخ مدرن جوامع مسلمان جهان سوم، هم اسلام همواره یک جریان سیاسی قدرتمند بوده است. شکست مدرنیزاسیون در این جوامع خود یکی از دلایل اصلی شکل گیری و قوام یافتن اسلام بعنوان بستر حرکتهای سیاسی بوده است. بعلاوه در جریان جنگ سرد و بمنظور ساختن کمربند سبز در مقابل خطر سرخ، و همچنین با قدرت گرفتن یک حکومت مذهبی در ایران، نقش اسلام در منطقه خاورمیانه (و بسیاری از کشورهای مسلمان) بنحو آشکاری تقویت شد. اگر قرار است امروز مدرنیزاسیون پیش نرفته در این کشورها، بحکم سلطه نئولیبرالیسم جهانی و بحکم حضور یکی از غداره بندان آن در منطقه (آمریکا) امروز باری بهر جهت بسرانجام رسد، نادیده گرفتن نقش جریانهای اسلامی بسیار دور از ذهن است. در مورد ایران نیز علاوه بر نقش اسلام در تاریخ سده اخیر و رابطه روحانیت با سیستم حاکم، باید به این فاکتور منطقه ای نیز توجه کرد. واقع بین های جمهوریخواهان حق دارند. اگر قرار است ابتکار تغییر در حکومت بدست خود بورژوازی باشد، بدون دخالت دینی ها نمیشود آلترناتیو جمهوریخواه خارج از حکومت ساخت. مادامکه

آلترناتیو حکومتی قرار است از درون طبقه حاکم درآید و خصوصا مصمم باشد که جلوی هر تغییر بنیادی را بگیرد، چاره ای جز پذیرش این واقعیت نیست. و این واقعیت منشا یک تناقض جدی برای جمهوریخواهان لائیک است. یا باید از شانس شریک شدن در قدرت چشم پوشید و یا باید از خواست جمهوری لائیک دست کشید.

بنابراین:

۱. اگر قرار است از طریق اصلاحات، جمهوری دمکراتیکی ساخت که مذهب هنوز در آن یک عنصر فعاله است، سوال اینست که در چنین حکومتی، پایه حقوق دمکراتیک مردم چیست؟ آیا در قانونی که مبنایش بر نابرابری مسلمان و غیر مسلمان، و نابرابری زن و مرد است میتوان از حقوق برابر شهروندان بعنوان یک اصل پایه ای در دمکراسی حرف زد؟ یا باید چشم به الطاف فقهای دوخت که قرار است تفسیر امروزی از قوانین شرعی بدهند؟

۲. یکی از تحولات پایه ای که در طول حکومت اسلامی علیرغم قوانین مذهبی حاکم بر جامعه، اتفاق افتاده مربوطست به تعمیق و گسترش ارزشهای مدرن حاکم بر زندگی نسل جوان. این پدیده علیرغم شکل حکومت آتی کماکان رشد خواهد کرد و مادام که مذهب مبنای قوانین در جامعه باشد، منشا تلاطم های اجتماعی خواهد بود. آیا وجود این تغییرات پایه ای در سیستم ارزشی و فرهنگی مردم، در مقابل آلترناتیو جمهوریخواهی واقع بین، حکایت از یک تناقض بنیادی در آینده نزدیک نمیکند؟

۳. سکولار شدن حکومت تاریخا امر بورژوازی بوده است. اما بورژوازی ایران، در طول سده اخیر زیر عبای روحانیت پناه گرفته و ابراز وجود سیاسی آنها در موارد بسیاری جز از اینطریق مقدور نبوده است. اگر مطابق نگرش واقع بین های جمهوریخواهان باید بسمت جامعه مدنی ای رفت که در آن مذهب هنوز عنصر قدرتمندی است، میتوان تصور کرد که سرنوشت تعیین تکلیف مذهب با دولت، نه بشیوه ای رادیکال و از طریق جدایی قطعی مذهب از دولت، بلکه بشیوه ای بسیار کنسرواتیو (بقول نگهدار، در طول چند نسل) صورت خواهد گرفت و برگ دیگری خواهد شد در تاریخ سترونی لیبرالیسم ایران.

اکتبر ۲۰۰۳